



عذر تقصیر

سید عبدالرضا موسوی طبری

وانگهی وزن این شعر هم که در بحر متقارب است مناسب «شعار» است (زمانی وزارت معارف شعارش را مصرعی در همین وزن، و باز مقتبس از حدیثی نبوی برگزید: ز گهواره تا گور دانش بجوی. و بعدها وزارت آموزش و پرورش نیز این مصرع را شعار قرار داد: توانا بود هر که دانا بود).

در هر حال با توجه به مضمون شعر (هر سه بیت آن) که مصرع اول فی الواقع تیتیر یا سر جمله آن مطلب است و با توجه به آهنگ سخن، و نیز شهرت عالمگیر شعر، همین مصرع به عنوان شعار سازمان هلال احمر مناسب می‌نماید. (درون پرانتز بگویم که به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کردم که ذکر آن در اینجا خالی از لطف نیست. گفتم آرم یا نشانه سازمان سال‌ها پیش از این با تلاش و خطابه تحسین برانگیز ممتاز السلطنه — وزیرمختار وقت ایران در پاریس که چندان خوشنام هم نبوده — در جامعه ملل آن روزگار موجب کسب این امتیاز شد که کشورهای مسلمان از نشان صلیب سرخ که متعلق به جامعه مسیحیت است استفاده نکنند؛ ایران شیر و خورشید سرخش را داشته باشد و عثمانی هلال احمرش را. اما امروز آن نام و نشان به دلایلی که روشن است به نام و نشان فعلی تغییر یافته است.)

در ادامه عرض کردم: از سه گانه «عنوان»، «آرم» و «شعار» آن سازمان، تنها همین شعار است که ایرانی است و آن هم مصرعی از سعدی که روا نیست آن را عوض کنید الا این که

در شماره ۴۶ گزارش میراث از صاحب این قلم مطلبی چاپ شد با عنوان «در حاشیه بی‌تی»، که دو بزرگوار (جنابان استاد دبیرسیاقی و آقای ابوالفضل خطیبی) عنایت فرمودند و بر دو اظهار لحنیه بنده اشکال کردند. بنا نداشتم جز به ضرورت در پاسخ به نقد مرقومات خود چیزی بنویسم؛ اما این بار چون بیشتر قصد انتقاد از بی‌دقتی، سهل‌انگاری، غفلت و عدم تتبع خودم را دارم تا پاسخ به منتقدان بزرگوار، با آسودگی خیال عهدشکنی می‌کنم.

[الف]

۱. پیش از ورود به بحث اجازه می‌خواهم ماجرای را نقل کنم. چندی پیش بزرگواری از سوی یکی از مسؤولان سازمان هلال احمر تماس گرفت که شعار سازمان مذکور را می‌خواهند تغییر بدهند (یا نه، می‌خواهند شعاری برایش تعیین کنند — درست به خاطر ندارم)، چون این مصرع که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» خیلی تکراری است. شما چه پیشنهاد می‌کنید؟ من بنده به آن بزرگوار عرض کردم که از نظر کمترین صلاح و صواب نیست که این شعار تغییر کند، و ضمناً هیچ مصرعی نمی‌تواند جایگزین مصرع مذکور شود چرا که مصرع مذکور به سبب شهرت بسیار تداعی‌کننده ادامه شعر نیز هست، و حال چه مصرع یا عبارتی می‌توان گفت که آن همه مطلب را (تا آنجا که می‌گوید تو کز محنت دیگران بی غمی ...) در خود جای بدهد.



اگر «یکدیگر» را تغییر دهید تا مصرع معنای روشن‌تری بیابد اولی است.

... باری، بعد از این مکالمه تلفنی دیگر خبر ندارم که حضرات چه تصمیمی گرفتند. فقط امیدوارم که این مصرع شیخ شیراز همواره بر پیشانی آن سازمان بدرخشد.
۲. در همان ایام، اولین قسمت «در حاشیه بیتی» را برای گزارش میراث می‌نوشتیم. این بیت شیخ اجل را هم نوشتیم و ذیل آن چنین:

ظاهراً در قدیم‌ترین نسخه‌های کلیات سعدی به همین شکل است اما در نسخه‌های بعدی گاه به این صورت:

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند

که به باور راقم اصح و اشرف است؛ چرا که اولاً در حدیث [مرجع] «کمثل الجسد» آمده است. در ثانی اساساً بیت به شکل اصلی حامل تعبیر مستهجنی می‌تواند بود. یعنی، با عرض معذرت، این یکی به مثابه فلان عضو آن دیگری است... و آن دیگری به مثابه بهمان عضو این یکی. گاه به فهم و ذوق جمهور و دخل و تصرفشان در کلام بزرگان اعتنا باید کرد.

(گزارش میراث، ش ۴۶، ص ۴۵)

جناب ابوالفضل خطیبی در شماره بعد مطلبی نوشتند و بر صحت ضبط «یکدیگرند» اقامه دلیل کردند که لابد خواننده‌اید یا می‌خوانید. اما پیش از آن که به مطالب ایشان پردازم ایضاح و اصلاح دو نکته را در خصوص عرایض خودم ضروری می‌بینم.

یکم: این که عرض کردم در نسخه‌های متأخر گاه «یک پیکر» آمده، حاصل اعتماد نابجایی بود که به یکی از چاپ‌های بی‌شمار کلیات سعدی بر اساس نسخه فروغی کرده بودم. در این چاپ که مثلاً مطابق با تصحیح فروغی است و فراوان در بازار کتاب موجود است در پانوشت بیت مذکور، این عبارت مبهم دیده می‌شود: «در بعضی نسخ (یک پیکرند) آمده.»

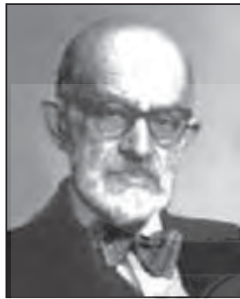
علاوه بر این، بوده است موارد دیگری هم که حکایت از ضبط «یک پیکر» در بعضی نسخه‌های گلستان داشت اما به نام و نشان این نسخه‌ها اشاره‌ای نشده است. مثلاً علی‌صدرت (نسیم) زمانی در مجله یغما نوشته بود:

این جانب بی آن که مأخذ کتبی در دست داشته باشم همیشه پیش خود تصور می‌کردم که مصراع مورد بحث

در اصل چنین بوده است: «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند» تا این که در چند سال پیش در شیراز نسخه‌ای از کلیات سعدی خطی دیدم که آن مصراع را چنین ضبط کرده بود. (یغما، ش ۱۱۵، ص ۵۲۴)

باری از اعتماد به این دعاوی بی‌گواه و ذکر مجدد آن عذر می‌خواهم.

دو دیگر آن که مشابه تعبیری که از ضبط «یکدیگرند» عرض کردم بعد از چاپ مطلب خودم و یادداشت جناب خطیبی، در کتابی دیدم و تازه دریافتم که پیش از من و او لیل و نهار می‌بوده است. باری، از کتاب در مکتب استاد بخوانید نظر مرحوم استاد سعید نفیسی را که گویا از اولین متصرفین در مصراع مذکور هم ایشان بوده است:



پرسش: راستی، استاد محترم! اخیراً چاپ تازه‌ای از گلستان سعدی منتشر کرده‌اید. در آنجا دیدم که یک شعر معروف سعدی را که همه جور دیگر می‌خوانند و تعبیر می‌کنند، در این چاپ به شکل دیگری انتشار داده‌اید. منظورم این بیت خیلی مشهور است که به بسیاری از زبان‌ها هم ترجمه کرده‌اند:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

پاسخ: اما متأسفانه همه غلط می‌خوانند. این شعر در اصل این طور بوده است:

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

حالا دلیلش را عرض بکنم: در زمان سعدی، یک نوع خط رواج داشته که «خط عمومی» بوده و همه با این خط چیز می‌نوشتند و به آن خط تعلیق می‌گفتند. در خط تعلیق، معمول بوده است که برای تند نوشتن، گاهی بعضی حروف را که باید جدا بنویسند، به هم می‌چسباندند؛ مثل خط

شکسته امروز. از آن جمله در کلمه «یکدیگرند»، «دال» را به «یا» می‌چسبانند و «پیکر» و «دیگر» را مثل هم می‌نوشتند. تنها در «دیگر»، دال را بزرگ تر از «پ» پیکر می‌نوشتند و ممکن بود اگر دقت نکنند، پیکر را دیگر بخوانند. همین بلا بر سر شعر سعدی آمده است. تصور این را بفرمایید که شاعر بزرگی نمی‌گوید بنی آدم اعضای یک پیکر هستند، مخصوصاً جایی که پس از آن می‌گوید:

چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

ملاحظه می‌کنید شکی نیست که عضو یعنی اجزای یک پیکر و یک بدن، وانگهی تصور بفرمایید که اگر «اعضای یکدیگر» بخوانیم، چقدر مضحک می‌شود. نتیجه این می‌شود که من سر شما هستم و شما مثلاً دست من هستید. مرد بزرگی مثل سعدی هرگز این طور حرف نمی‌زند.

(در مکتب استاد، ص ۳۰)

الا این که بنده معتقد نیستم ضبط «یکدیگر» غلط است، بلکه بر این باورم، و نوشتم که ضبط «یک پیکر» اصح و اشرف است. یعنی «یکدیگر» صحیح و شریف و «یک پیکر» صحیح‌تر و شریف‌تر است از حیث گویایی و وضوح برای مخاطب عام و خاص. دوم آن که نگفتم معنی «یکدیگر» مضحک و یا مستهجن «است» بلکه گفتم «می‌تواند بود» یعنی علاوه بر معنای شریف و نیکویی که مصرع با ضبط یکدیگر دارد تعبیر مستهجن نیز می‌توان از آن داشت.

نکنه دیگر این که راقم این سطور معتقد نیست که امکان ندارد سعدی این طور حرف بزند. ضبط «یکدیگرند» حتی اگر غلط باشد باز هم استبعادی ندارد که از قلم شخص حضرت افصح المتکلمین صادر شده باشد.

اما فارغ از همه این قضایا نگارنده تقریباً مطمئن است که حضرت سعدی خود مصرع را به همان گونه که در نسخه‌های کهن آمده یعنی «یکدیگرند» سروده است. و این روایت اگرچه می‌تواند مضحک و مستهجن هم تعبیر شود توجیه‌پذیر است و به هیچ وجه بی‌معنی نیست؛ اتفاقاً معنی «یکدیگرند» ملازم است با همان تصویری که «یک پیکرند» به ما می‌دهد. مثلاً مولانا مکرر می‌گوید که «ولی» عقل است و دیگران هر یک به مثابه دست یا پا یا ... خُب، این اندیشه (که منحصر به مولانا نیست و در آن دوره رواج داشته) ضبط «یکدیگر» را

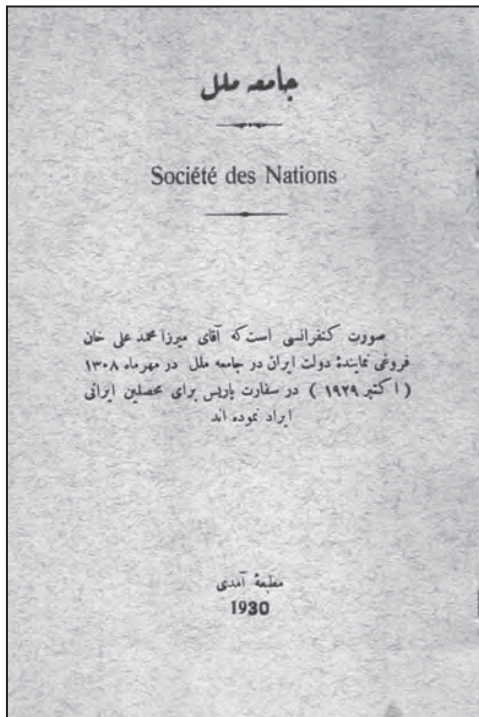
تأیید می‌کند چرا که در چنین پیکره‌ای آحاد جامعه، اعضای یکدیگرند. فی المثل کسی دست همه افراد است و کسی دیگر چشم همه افراد. جناب خطیبی البته مسأله را پیچیده‌تر کرده و به کسر و کثر تصویری ارائه داده است که «یکدیگر» از «یک پیکر» به کلی متمایز می‌شود اما محتمل نیست که سعدی در خیال خود چنین تصویری داشته بوده باشد چرا که با تقسیم اعضا میان افراد مختلف که پیکره جدا از هم دارند دیگر چو عضوی از ایشان را روزگار به درد آورد دگر عضوهایشان را که در پیکره دیگر قرار دارد بی‌قرار نمی‌کند! علی‌ای حال، حتی اگر «یکدیگر» در این مصرع غلط محض می‌بود — که نیست — بنده برخلاف برخی از بزرگواران (من جمله بنگرید به «باز هم درباره بنی آدم»، محمود امیدسالار، ایران‌شناسی، ش ۱۹، ص ۵۳۷ تا ۵۴۱) بر این باور نبودم و نیستم که می‌توان در متن گلستان تصرف کرد و ضبط صحیح یا صحیح‌تر را حتی از نسخه‌ای واحد و متأخر جایگزین ساخت، بلکه معتقدم چنین تصرفاتی را در خارج از متن می‌توان تأیید کرد — چنان که پیش‌تر مرتکب این جسارت شدم — و در صورت لزوم آن را به صورت تغییر یافته به کار گرفت (چنان که پیشنهاد کردیم تا شعار هلال احمر اینچنین باشد و یا ایضاً می‌توانست پشت اسکناس‌های ده‌هزار تومانی به این صورت منتشر شود). جالب این که ترجمه مصرع به زبان انگلیسی دقیقاً معادل «یک پیکر» است: members of a whole.



۳. در پایان مطلب آقای خطیبی — البته بی‌ارتباط با بحث نگارنده — از قول آقای دکتر جلیل دوستخواه در خصوص نصب مثنوی سه‌بیتی «بنی آدم اعضای یکدیگرند ...» بر سردر سازمان ملل آمده است:

.... موضوع را دنبال کردم و دریافتم که چنین چیزی درست نیست و تنها آرزوی برخی از هم‌میهنان است که درست باشد!





و شعر سعدی می خواند معلوم شد نماینده دولت البانی است و چون قبل از جنگ اخیر البانی جزء دولت عثمانی بود و عثمانی ها غالباً با ادبیات فارسی آشنا بودند او هم فارسی می داند.

(جامعه ملل، ص ۱۰-۱۱)

نمی توان مدعی شد اما شاید — و تنها شاید — در زمان ریاست فروغی این ابیات با توجه به چنین مقبولیتی در جایی از سازمان ملل نصب شده باشد.

[ب]

مورد دوم مربوط می شود به بیتتی از طالب آملی که حکایتی عجیب دارد. سال ها پیش در دیوان طالب این بیت را دیده بودم:

دو لب دارم یکی در می پرستی
یکی در عذرخواهی های مستی

(کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، ص ۸۷۷)

در آن وقت از سر جهالت که ملازم صباوت است با حساب و کتابی منطقی حظ این بیت زیبا را بر خود حرام کردم و پیش خود گفتم اگر مقصود طالب این است که فلسفه برخورداری از دو لب این است که با یکی می پرستی (می نوشی) کنم و با آن دیگری عذرخواهی، این چندان مقبول و مطلوب نیست

البته، گویا زمانی کسی از دست اندرکاران ایرانی در دوران پادشاهی، یک قطعه فرش ایرانی را با این شعر سعدی به دبیر کل وقت سازمان ملل متحد هدیه داده بوده است که لابد در جایی در آن سازمان، نگاهداری شده است؛ بی آن که بر سردری نصب شده باشد.

(گزارش میراث، ش ۴۷ و ۴۸، ص ۵۹)

گفتنی است این تنها نظر جناب دوستخواه نیست. کافی است در فضای مجازی موضوع را پیگیری کنید. حتی کسانی مدعی اند که شخصاً به ساختمان سازمان ملل رجوع کرده و در جست و جوی ابیات فارسی و یا ترجمه انگلیسی آن به هر گوشه ای سرک کشیده اند اما هر چه بیشتر جست و جوی کرده اند. یافته اند.

با این همه به نظر می رسد از آنجایی که این مطلب در غایت اشتهاست و اکنون مدتی است کسانی از علاقه مندان به ایران و زبان فارسی و حضرت سعدی در این مسأله تشکیک جدی کرده اند موضوع از سوی مسؤولان ذی صلاح پیگیری شود و در صورت صحت عکسی از این کتیبه بر هر جا که نصب است تهیه و ارائه گردد. نگارنده اما از این ماجرا تنها یک سرخ سراغ دارم که در اینجا ذکر می کنم.

محمدعلی فروغی که خود زمانی مقام ریاست جامعه ملل را عهده دار بوده است در یک سخنرانی به تاریخ مهر ۱۳۰۸ (اکتبر ۱۹۲۹) در جمع محصلین ایرانی در سفارت پاریس می گوید:

در همین سپتامبر گذشته که باز در ژنو بودم در یکی از ضیافت ها که غالباً برای آشناسدن نمایندگان دول با یکدیگر واقع می شود یکی از همقطارهای ایرانی من در سر میز پهلوی شخص ناشناسی قرار گرفته بود. در ضمن صحبت آن شخص اظهار داشت من یک قطعه شعر فارسی می دانم که حق این است شعار جامعه ملل باشد. پس قطعه معروف را خواند که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

همقطار من متعجب شد که این کیست که فارسی می داند

ذهنم همچنان باقی مانده بود. پس اشکال کردم که: «چطور طالب می گوید دو لب خواهیم؟ دو لب را که همه صاحب دهانان واجدند و ... الی آخر».

در هنگام نوشتن این عبارات هم از قاعدهٔ پیش گفته (که جناب استاد دبیرسیاقی تذکر دادند؛ نک: گزارش میراث، ش ۴۷ و ۴۸، ص ۱۳۲) آگاه بودم اما به سبب آن که ذکر «دو لب» و «لبان» در شعر فارسی مکرر در مکرر آمده و همواره نیز قائلان از ذکر تثنیهٔ لب، یک دهان مراد کرده اند و نه دو دهان، نگارنده باز هم — با وجود تصرفی که خود در بیت کرده بودم و تا چند روز پیش که دوباره به دیوان طالب رجوع داشتم موضوع به کلی فراموشم شده بود — آن را بی عیب و نقص نیافتم و به عرض آن جسارت مصدع شدم و عرض خود بردم و جناب استاد را زحمت دادم. فلذا از این بابت سخت شرمند و عذر خواهم. و البته هنوز هم می توان در آنچه گفته شد (از قول طالب بیچارهٔ بی خبر از همه جا) مناقشه کرد. چرا که بنده هنوز — حتی با اصلاح (!؟) خود کرده — قاعدهٔ ذکر جزء و ارادهٔ کل را در این مورد بخصوص چندان کارساز نمی دانم به همان جهت که عرض کردم؛ یعنی بنا بر اصل تواتر و تبادل. که «دو لب» و «لبان» همواره به معنی یک دهان (بلا استثناء) در صدها و شاید هزاران بیت از متقدمین و متأخرین آمده است.

[ج]

و اما عجالتاً قسمتی دیگر از «در حاشیهٔ بیتی» را با توجه بیشتر و حتی الامکان رجوع به متن آماده کرده ام که گویا در شمارهٔ بعد به چاپ خواهد رسید و تداوم آن را موکول و مشروط به استقبال و رضایت خوانندگان فاضل نشریه می کنم. این اختیار هم برای سرورانم در نشریهٔ گزارش میراث محفوظ است که هر بحثی را مکرر و مبتذل یافتند حذف کنند.



چرا که هم برای نوشیدن (می پرستی) و هم برای سخن گفتن (عذرخواهی) تعامل شَفَتین ضروری است و اگر طالب در این بیت «ذکر جزء و ارادهٔ کل» کرده و مقصود او از دو لب دو دهان است بهتر بود که می گفت «دو لب خواهیم...» تا معلوم شود دو لبی که همه دارند منظور نظر او نیست. باری، از این اصلاح که به زعم خود در شعر طالب کردم، چهارده - پانزده سالی گذشت تا چندی پیش مطلبی نوشتم با عنوان «در حاشیهٔ بیتی». در آن مطلب به کلی این تصرف خودم را از یاد بردم و بیت را به صورت «دو لب خواهیم...» نقل کردم. اما این موضوع که پیش تر بر این بیت طالب خرده ای گرفته بودم در گوشهٔ

آیا این کتاب به راستی بی ارزش است؟ پاسخی به یک نقد

هیأت تحریریه نشر مرکز



در گزارش میراث شماره ۴۹، بهمن و اسفند ۱۳۹۰، نقدی منتشر شد از آقای محمد افشین وفایی، زیر عنوان «متنی معتبر، ناشری نام‌آور، چاپی نامعتبر». موضوع این نقد کیلیله و دمنه‌ای است که شادروان عبدالمحمد روح‌بخشان با ویرایش و بازنگاری یک نسخه قرن سیزدهمی فراهم آورد و نشر مرکز منتشر کرد.

مقدمه نقد به تصحیحی از کیلیله و دمنه می‌پردازد که زنده‌یاد محبتی مینوی در سال ۱۳۴۳ به چاپ رساند. منقد محترم متذکر می‌شود که مینوی از نسخه‌های متأخرتر از سده هشتم استفاده نکرد. و برهان می‌آورد که نسخه‌های یک اثر هر چه به زمان تألیف نزدیک‌تر باشند اصالت بیشتری دارند. وی در ادامه از زبان مینوی نقل می‌کند: «اما پخته‌خواری چند... در کمین‌اند شخصی مدت زمانی تحمل رنج و زحمت کند... متنی قدیم را تصحیح و منتشر کند و ایشان بی تحمل زحمت و منت از نتیجه کار دیگران نامی و نانی کسب کنند». منقد محترم اضافه می‌کند: «متأسفانه پیشگویی مینوی به تحقق پیوست و از روی تصحیح او چاپ‌های بازاری متعددی انتشار یافت. دریغا که این آخرین چاپ به دست یک مترجم نسبتاً مشهور و یک ناشر معتبر صورت پذیرفته است».

متأسفانه ع. روح‌بخشان دستش از دنیا کوتاه است و تنها چیزی که می‌تواند از حیثیت او در قبال این نقد دفاع کند همان ویرایش و بازنگاری است که مدتی مدید، و بر اساس نسخه‌ای از قرن سیزدهم و نه بر مبنای نسخه مینوی، برای آن زحمت کشید.

هر کجای متن تصحیح‌شده روح‌بخشان با کیلیله و دمنه مینوی مقایسه شود تفاوت‌های گسترده، هم در متن و هم در توضیح‌ها، شائبه رونویسی یا گرت‌برداری از نسخه مینوی را کاملاً منتفی می‌کند. هر دو کتاب در دسترس عموم قرار دارند

و هر کسی می‌تواند این مقایسه را انجام دهد. روح‌بخشان همان‌گونه که در مقدمه کتاب نیز نوشت نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه UCLA آمریکا را ویراسته و بازنگاری کرده است. مقابله بازنگاری روح‌بخشان با نسخه‌ای که روی آن کار کرد نشان می‌دهد که وی به همان نسخه پایبند بوده است و آنچه در مقام تصحیح و توضیح اضافه کرده با گروه متمایز شده است. منقد محترم اتهام چاپ بازاری از روی تصحیح مینوی را در حالی وارد می‌کند که هیچ شاهد یا مثالی ارائه نمی‌دهد.

منقد محترم ادامه می‌دهد: «روی جلد [تصحیح روح‌بخشان] هم نوشته شده بر اساس کتابتی نویافته از قرن سیزدهم... تبلیغاتی از این دست جز فریب عوام چه هدف

دیگری ممکن است داشته باشد؟ نسخه‌ای نویافته از سده سیزدهم چه اهمیتی دارد وقتی که از این متن دست‌نویسی کامل از سده ششم و دست‌نویس‌های متعدد قدیم‌تر در دست است؟ آیا ناشران تنها باید به سود مادی بیندیشند؟... اتفاقاً کتاب به شکلی بسیار آراسته و زیبا هم به طبع رسیده است. طبعاً آن‌گاه که برخی غیر متخصصان بینند ناشری نسبتاً معتبر متنی مهم را با ظاهری زیبا چاپ کرده است راحت‌تر گمراه می‌شوند.»

در اینجا اتهامی تازه و کاملاً در تضاد با اتهام نخست، یعنی چاپ بازاری از روی تصحیح مینوی، مطرح می‌شود: ویراستار و ناشر متهم‌اند که یک نسخه بی‌ارزش را اساس قرار داده‌اند.

از اهانت‌هایی مانند «چاپ بازاری، عوام‌فریبی، سودجویی» و مانند آن که روا داشته‌اند عبور می‌کنیم. به نسخه اساس روح‌بخشان پیردازیم که ارزشش زیر سؤال رفته است. منقد محترم را که کراً تصحیح زنده‌یاد مینوی را به واسطه قدمت نسخه اساسش ملاک می‌گیرند و تصحیح تازه را در مقایسه با آن بی‌معنا اعلام می‌کنند به این جمله مینوی توجه می‌دهیم: «ممکن بود به جای دوازده نسخه‌ای که ملاک کار خود ساختم با دوسه نسخه بیشتر کار نکنم ولی در عمل معلوم شد که گاهی ضبط نسخه‌ای متأخر ممد و مؤید قرائتی می‌شود که در ده نسخه قدیم به صورت دیگری آمده است» (مقدمه مینوی بر کلیله و دمنه، ص یح).

نیاز به کارشناسی نیست تا فهم شود اعتبار نسخه‌ها بیش از هر چیز، از جمله تاریخ رونوشت‌برداری، به عواملی همچون اعتبار و کیفیت نسخه مورد رونویسی، دانش و دقت نساخ و میزان تمایل او به دخل و تصرف در متن بستگی دارد و نیز به قرائت وی در موارد مبهم، ناخوانا یا مواردی که با سلیقه یا خوانش او متفاوت است. در چنین فرایندی است که در طول زمان نسخه‌ی پدید می‌آیند که هم از لحاظ پایداری به نسخ ماقبل متفاوتند و هم از لحاظ ارزش‌های ادبی و علمی. نسخه روح‌بخشان نیز قرائتی است که در همین گستره جای دارد. ارزش هر نسخه، از جمله نسخه روح‌بخشان، درست در ویژگی‌ها و تفاوت‌های آن با سایر نسخه‌هاست. متأسفانه منقد محترم به هیچ ایراد خاصی در متن آن اشاره نکرده‌اند تا امکان گفت‌وگویی نتیجه‌بخش فراهم آید. ظاهراً ایشان بیشتر تمایل

داشته‌اند به جای نقد اثر به مصحح و ناشر بپردازند. بنابراین حکم ایشان مبنی بر بی‌ارزش بودن نسخه دانشگاه UCLA به دلایلی متقن و یا شواهدی از خود متن استوار نیست.

منقد محترم سپس ادامه می‌دهد: تنها سه صفحه و نیم مقدمه برای این کتاب نوشته شده که بخش عمده آن هم معرفی کلیه و دمنه به نقل از لغت‌نامه دهخدا و دائرةالمعارف فارسی مصاحب و فرهنگ ادبیات فارسی محمد شریفی است. آن قسمت از مقدمه هم که اصالت دارد و منقول از دیگران نیست و در حقیقت مانیفست آقای روح‌بخشان در باب تصحیح یا ویرایش است حرف‌های عجیبی در بر دارد.

آیا کوتاه بودن مقدمه، به خودی خود حامل ایرادی است؟ اگر ایراد خاصی بوده چرا ذکر نکرده‌اند؟ آیا نقل از دهخدا و مصاحب و صاحب‌قلمی دیگر، مطالب نقل شده را فاقد اصالت می‌کند؟ ایرادها نااستوارتر از آن می‌نمایند که پاسخی مفصل‌تر بطلبند.

اما باید حدس زد یکی از حرف‌های عجیب از نظر منقد محترم، ظاهراً استدلال مصحح در پرهیز از ارائه توضیحات به صورت زیرنویس و آوردن آنها در خلال متن است. منقد محترم این روش را نادرست می‌داند و مدعی است مصحح کوچک‌ترین آشنائی با روش تصحیح انتقادی متون و شیوه چاپ آنها ندارد. ظاهراً نکته‌ای بر منقد محترم پوشیده مانده است: کلیله و دمنه مجتبی مینوی، که ارزش‌های آن بر کسی پوشیده نیست، تصحیحی است در قالب شیوه‌های سنتی که ضمناً مخاطبانش بیشتر اهل پژوهش و اصحاب ادبند تا علاقه‌مندان ادبیات به طور عام. پای صفحات کتاب مینوی سرشار است از توضیحات و ارجاعات واژه‌شناسانه، نسخه‌شناسانه، و غیره که مخاطب عام کلیله و دمنه معمولاً رجوعی به آنها ندارد. در حالی که تصحیح روح‌بخشان مخاطب عام (و نه عامی) را در نظر دارد و آگاهانه روند بازنگاری و کم و کیف توضیح‌ها را به گونه‌ای پیش می‌برد تا بیشترین سودمندی را برای خواننده امروزی داشته باشد. گذاشتن توضیح‌ها در کنار عبارات نیازمند توضیح در خلال متن نیز به همین دلیل بوده است. روح‌بخشان، به شیوه‌های سنتی تصحیح متون مسلط بود که توانست از آن فراتر رود و با رویکردی نو و خواننده‌محور متن را سازگار با نیازها و انتظارات او تدوین کند. این که مصحح با حفظ سیاق نسخه اساس، کتاب را برای اهل تحقیق نیز سندی

قابل استفاده نگاه داشته دلیلی دیگر است بر نگرش حرفه‌ای و تسلط او بر روش تصحیح متون.

مطرح کرده‌اند: «این ناشر قبلاً هم کارهایی مشابه از نوع چاپ غیر روشمند متون انجام داده...» اما چون مصادیق ادعای ایشان مشخص نشده نمی‌توان پاسخی مشخص داد.

منقد محترم چند سطر از تصحیح روح‌بخشان را نقل کرده‌اند تا «روش نادرست و شیوه نایکدست» مصحح را نشان دهند بی آن که بگویند چرا نادرست است. لابد چون با شیوه مورد نظر ایشان تفاوت دارد. یادآور می‌شویم شیوه توضیح در خلال متن نه تنها بدعت نیست بلکه به عنوان روشی شناخته‌شده، هم در کشورهای دیگر و هم نزد مؤلفان و مصححان فارسی‌زبان، به کار می‌رود؛ هم به تتهائی، هم در تلفیق با زیرنویس یا پی‌نویس. در این مثال‌ها نایکدستی شیوه مصحح را هم نشان نداده‌اند مگر این که بگوئیم ایشان شیوه مصحح را که در مقدمه به‌وضوح ذکر شده درست متوجه نشده‌اند که اصلاحات و اضافات پیشنهادی را با علامت‌های = و + تفکیک کرده و طبعاً آنها که بدون علامت‌اند صرفاً معادل‌های معنایی برای کمک به خواننده‌اند.

در ادامه مطلب منقد محترم پرسیده‌اند: «باب اول کتاب که در نسخه تصحیح‌شده نبوده از کدام چاپ نقل شده است... و اگر نسخه ایشان ناقص است باید از دست‌نویس‌های کمکی برای اصلاح بهره جست.»

در صفحه‌ٔ نه پیشگفتار روح‌بخشان بر کلیله و دمنه نشرمرکز به سه کتاب (ترجمه کلیله و دمنه تصحیح مجتبی مینوی، کلیله و دمنه به کوشش حسن حسن‌زاده‌آملی، متن کامل کلیله و دمنه منوچهر دانش‌پژوه) به عنوان مراجع رفع نقص (افتادگی باب اول) تصریح شده است. ظاهراً این مطلب از توجه منقد محترم دور مانده است. در ضمن نتوانستیم مبنای عقلانی توصیه ایشان را در مورد (لزوم) بهره‌گیری از دست‌نویس‌های کمکی، و نه نسخه‌های چاپی، دریابیم. اگر اندکی طنز در این قال و مقال ملال‌آور روا باشد می‌توان این توصیه را مثل آن دانست که برای برافروختن هر آتش نو باید به جای ابزارهای جدیدتر، از وسایل اولیه مثل سنگ چخماق استفاده کرد.

ایشان از استدلال روح‌بخشان که «امروزه انباشتن پای صفحه‌ها چیزی جز همان اظهار لحنیه و در واقع کاغذ حرام کردن و کتاب‌سازی نیست» چنین برداشت کرده‌اند که از نظر گوینده «رنج تحقیق و پایبندی به اصول تصحیح متن جز اظهار لحنیه و کتاب‌سازی نیست».

در سخن روح‌بخشان، اگر به قید امروزه در ابتدای جمله توجه شود، کاملاً روشن است که منظور او تأکید بر شیوه‌های امروزی است و نه ستیز با اهل تحقیق و یا قدرناشناسی از زنده‌یاد مینوی و امثال ایشان. او در مرتبه نخست خواننده امروزی، زبان امروزی و روش‌های امروزی را منظور دارد و آنکه دنباله این عبارت به خود گیرد قاعدتاً باید از همان قماش باشد که دل مینوی نیز از ایشان خون بود: کسانی که آثار دیگران را با مختصری دخل و تصرف و حاشیه‌پردازی تصنیی به نام خود منتشر می‌کنند.

و نقد را با این مضمون پایان داده‌اند که «هر کتابی ارزش نقد کردن ندارد و نباید عمر گرانمایه را صرف نقد کارهای بی‌ارزش کرد...»

ما چنین باوری نداریم. کتاب، ضمن آن که اصالتاً به عنوان سندی از تاریخ ادبیات فارسی ارزشمند است، نگاه و شیوه نگارش امروزی، معادل‌ها و توضیحات مفید که به گونه‌ای سهل و کارآمد ارائه شده‌اند ارزشی مضاعف به آن بخشیده‌اند. اضافه کنیم که دقت مثال‌زدنی مرحوم روح‌بخشان، که مسئولیت‌بازبینی تمامی نمونه‌های حروف‌چینی را خود به عهده گرفت، نمونه‌خوان‌های نشرمرکز را در یافتن لغزش‌های تاپیی دورمانده از چشم مصحح ناکام گذاشت. اهل کتاب می‌دانند متونی که عبارات عربی و اعراب‌گذاری گسترده از ویژگی‌هایشان است چقدر همت و دقت می‌طلبند تا عاری از لغزش باشند. یادش گرامی باد.

با همه ناروایی‌هایی که در نقد آقای محمد افشین وفایی بر کلیله و دمنه نشرمرکز، بر شخصیت فرهیخته و فروتن عبدالمحمد روح‌بخشان و نیز بر شأن ناشر روا داشته شد، اصل سودمندی نقد را زیر سؤال نمی‌بریم و نقد عالمانه و منصفانه را از اسباب رونق فرهنگ و کتاب‌دانییم و سپاسگزار رسانه‌ها و نویسندگان این‌گونه نقدها می‌مانیم. ■

یک یادداشت

عسکر بهرامی

سفر و نیز تحولات و رویدادهای آن روزگار، و نیز به سبب رجوع مکرر به منابع، قابل اعتمادتر از کار مترجم قاجاری است که صرفاً ترجمه کرده است و وجود اغلاط پرشمار به‌ویژه در ضبط نام‌های خاص، حاکی از آن است که با این حوزه به کلی بیگانه بوده است و کاستی کار او را مصححان محترم نیز نتوانسته‌اند برطرف سازند. علاوه بر این، آقای ساکی پاره‌ای حواشی بر ترجمه افزوده‌اند که خواننده را در درک پاره‌ای موارد کمک می‌کند. البته کار آقای ساکی هم خالی از کاستی نیست و اغلاطی هم در کار ایشان راه یافته است، و مثلاً در همان سطر نخست متن سه‌شنبه را دوشنبه نوشته‌اند. دیگر این که روی جلد چنین آمده است: «سفرنامه دوراند مربوط به سفر هیأت سر تی مور دوراند...» نام درست این شخص مورتیمر دوراند (و صورت کامل آن: هنری مورتیمر دیورند) است. او — همچنان که آقای ساکی هم در مقدمه اشاره کرده است — از شخصیت‌های برجسته سیاسی بریتانیا و نزدیک به بیست سال وزیر امور خارجه هندوستان بوده و پس از آن، در شرایطی حساس (و در پی برخی تحریکات سیاسی روسیه) در مقام وزیر مختار انگلستان وارد ایران شده است. این سفر هم که گزارش آن را همسرش نوشته، بخشی از مأموریت تازه او در ایران (و نه صرفاً برای گشت و گذار) بوده است. برای نقش او در تاریخ افغانستان می‌توان به منابع مراجعه کرد.

گفتنی است که مورتیمر دیورند کتابی هم با عنوان نادرشاه نوشته که محمدعلی داعی‌الاسلام آن را به فارسی ترجمه کرده است.^۴ کتاب دیگر او زندگینامه پدرش، ژنرال هنری ماریون دیورند، از افسران عالی‌رتبه بریتانیا، است.

در شماره ۴۹ نشریه وزین گزارش میراث نوشته‌ای به قلم آقای بهزاد همتی در معرفی و نقد رساله «سفرنامه غرب ایران»^۱ چاپ شده که نویسنده در آن، برخی کاستی‌های حاصل کار مصححان را نقد کرده است. کوشش گردانندگان نشریه برای ایجاد این فضای نقد سازنده ارزشمند و قابل ستایش است. یکی از کم‌ترین ارزش‌های این فضا و فرصت به‌دست آمده، آن است که پس از انتشار اثری، دیگران می‌توانند ضمن نقد اثر، نکاتی را هم که از چشم صاحب اثر یا مصحح، پوشیده مانده مطرح سازند تا در چاپ‌های بعدی اثر و نیز در تحقیقات بعدی استفاده شوند.

علاوه بر آنچه منتقد محترم درباره کاستی‌های متن تصحیح‌شده «سفرنامه غرب ایران» نگاشته‌اند، چند نکته مهم دیگر را هم می‌توان افزود. یکی این که متن اصلی این سفرنامه به زبان انگلیسی در سال ۱۹۰۲ با عنوان «سفری پاییزی به غرب ایران» به چاپ رسیده^۲ و ترجمه فارسی آن نیز با عنوان سفرنامه دوراند به قلم علی محمد ساکی (پژوهشگر تاریخ و فرهنگ لرستان) در سال ۱۳۴۶ منتشر شده است.^۳

انتظار می‌رفت مصححان محترم با قدری صرف وقت و جست‌وجو در منابع موجود — که امروزه به یمن شبکه اینترنت دسترس هستند — متن اصلی و ترجمه فارسی را می‌یافتند و به کمک آنها از لغزش‌های کارشان می‌کاستند و حتی اطلاعاتی افزون‌تر از نسخه مورد استفاده‌شان، در اختیار خواننده می‌نهادند، از جمله نام این خانم نویسنده را که الا دیورند (Ella R. Durand) است.

گفتنی است که ترجمه آقای ساکی (که تصاویر ارزشمند متن اصلی را هم — البته با کیفیتی نه چندان خوب — در بردارد)، به دلیل آشنایی ایشان با نام‌های جغرافیایی مسیر

۱. «سفرنامه غرب ایران»، نگاشته مادام دی‌یورند زوجه وزیر مختار انگلیس در ایران دوره قاجاریه، ترجمه فریدون بن مسعود میرزا ظل‌السلطان، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، میراث بهارستان (۴)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، صص ۷۶۹-۸۵۶.
۲. با این مشخصات:
۳. مشخصات کامل اثر چنین است: سفرنامه دوراند مربوط به سفر هیأت سر تی مور دوراند وزیر مختار انگلیس در ایران، ترجمه علی محمد ساکی کتابفروشی محمدی، خرم‌آباد لرستان، ۱۳۴۶.
۴. دیوراند، مارتیمر، نادر شاه، ترجمه محمدعلی داعی‌الاسلام حسنی، حیدرآباد دکن، [بی‌نا]، [بی‌تا].



فروغی و بیت مشهور سعدی

سید محمد دبیرسیاقی

جناب آقای دکتر ایرانی

مدیر محترم مجله وزین گزارش میراث

پس از سلام و ادای احترام خواهشمند است دستور فرمایند شرح زیر در اولین شماره آن نشریه درج گردد. سپاسگزار است.

در خصوص نوشته شده بودن مصراع سعدی شیرازی در سازمان ملل متحد که استاد محترم آقای دکتر دوستخواه در پایان مقاله با عنوان «بنی آدم اعضای یکدیگرند» در صفحات ۵۸ و ۵۹ مجله گزارش میراث شماره ۴۷ و ۴۸ متذکر آن شده بودند و پرسش استاد ارجمند آقای ابوالفضل خطیبی از کیفیت تحریر آن مصراع از ایشان و پاسخ ایشان که آن را از حافظه نقل کرده‌اند نه از متنی و ممکن است مربوط به قطعه فرشی باشد که بیت سعدی در آن بافته شده بوده و به سازمان ملل اهداء شده است، لازم به اصلاح می‌داند که موضوع مربوط به سازمان ملل متحد نیست، مربوط به مجمع اتفاق ملل است که پس از جنگ جهانی اول در ژنو تشکیل شد و مرحوم محمدعلی فروغی در ماه‌های سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۰۲ میلادی (۱۳۳۸ قمری) ریاست پنجاه و ششمین و پنجاه و هفتمین جلسه مجمع را داشته‌اش و در خطابه افتتاحیه خود متذکر بیت سعدی شده است.

آنچه بر این اصلاحیه می‌توان افزود آنکه، مرحوم میرزا علی اصغر خان حکمت در یادداشت‌های روزانه خود در شرح وقایع روز شنبه هشتم تیرماه ۱۳۲۹ شمسی که در ژنو میزبان آقای سید جمال طباطبایی که در آلمان به تجارت مشغول و برای دیدن ایشان به ژنو آمده بودند نوشته‌اند:

نهار را مهمان این جانب بود. در رستوران نزدیک هتل موسوم به «باواریا» (Bavaria) صرف کردیم. این رستوران خیلی معروف است و از جمله خصوصیاتش این است که رجال معروف سیاسی قبل از جنگ جهانی دوم که برای ملاقات در جامعه ملل به ژنو آمده و در این رستوران غذا خورده‌اند، از هر یک کاریکاتوری رسم کرده و به دیوار نصب نموده‌اند. در آن میان کاریکاتور مرحوم محمدعلی فروغی است که ظاهراً در سال ۱۳۲۰ ریاست جامعه را داشت. (ره‌آورد حکمت، مجلد دوم، ص ۱۸۴)

